



انسان، سکولاریسم و حقوق زنان

* محمدتقی سبحانی

مساوات یا تشابه به عنوان روح حاکم بر کنوانسیون «رفع همه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان» از مقوله‌هایی است که در مباحث متعدد، بررسی و ارزیابی شده است. در بند اول معاهده‌ی مزبور، واژه‌ی «تبعیض» جهت دستیابی به برابری و مساوات زنان، چنین طرح و معنا می‌شود: عبارت «تبعیض علیه زنان» در این کنوانسیون به هرگونه تمایز، استثناء (محرومیت یا محدودیت) براساس جنسیت اطلاق می‌شود که هدف آن، خدشه‌دار کردن یا لغوشناسایی، بهره‌مندی یا اعمال حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و یا هر زمینه‌ی دیگر به وسیله‌ی زنان است که با صرف نظر از وضعیت زناشویی ایشان و براساس تساوی میان زنان و مردان است. از آن جا که برای فهم همه جانبه‌ی عملکرد معاهده‌ی مطرح شده و اهداف آن باید توجه ویژه‌ای به چگونگی بازپس‌گیری حقوق بانوان و ابزار رفع تبعیض علیه ایشان، مبذول

* معاونت پژوهشی موسسه طه، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی قم.

داشت؛ از این رو تعریف بنیادین همه‌ی واژه‌های این بحث از جمله مساوات، برابری، عدالت و تبعیض ضروری است. این نوشتار، حاصل بحث با جناب حجت الاسلام و المسلمین «محمدتقی سبحانی»، مسوول محترم مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی وابسته به معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی است. لازم به ذکر است که متن ذیل از مباحث شفاهی ایشان گردآوری و برگرفته شده است.

جایگاه انسان در مدرنیته

واژه‌ی «تبعیض» در مقابل مساوات، یک مفهوم مهم در حقوق مدرن غربی است. این مساله در شکل گسترده‌ی آن، نخست در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و سپس در کنوانسیون‌ها و عهدنامه‌هایی که به دنبال اعلامیه‌ی حقوق بشر تدوین شد، پیش آمد؛ اگر چه بسیاری بدون توجه به لایه‌های عمیق این بحث سعی می‌کنند که این مبحث را فقط به صورت حقوقی و حتی سیاسی مطرح کنند؛ ولی واقعیت آن است که آن چه در کنوانسیون و ادبیات حاکم بر آن آمده، بخشی از اندیشه‌ی مدرنیته و فرهنگ جدید غرب است.

از قرن شانزدهم به این سو، یکی از مسایل متداول در فرهنگ غرب، مساله‌ی مساوات و برابری انسان‌ها در حقوق مختلف است. اگر فرض کنیم که به واقع فرهنگ مدرن در شعار برابری انسان‌ها صادق است، پاسخ به این سوال اساسی که برابری و مساوات به چه معناست، برای فهم تبعیض و مصادیق آن بسیار ضروری است. نکته این جا است که پس از رنسانس، مفهوم «انسان» در غرب شکل جدیدی به خود گرفت. در این تعریف، انسان به شخصیتی که دارای یکسری ویژگی‌های فردی و این جهانی است تنزل یافت و همه چیز از عالم و آدم براساس همین ویژگی‌های فردی و مادی شناخته شد و مورد داوری قرار گرفت.

در روند رشد مدرنیته، انسان گام به گام براساس محدودترین و سطحی‌ترین لایه‌ی حیات



تعریف شد و بخش‌هایی از حیات انسانی که در طول تاریخ برای وی شناخته شده بود، حذف شد. انسان در فرهنگ پیشامدرن، واجد لایه‌ی عظیمی در آسمان، بخش کوچکی در زمین و صاحب حقایقی پنهان بود که در این ظاهر خاکی دیده نمی‌شد؛ اما در انسانیت مدرن، بشر از مادر به دنیا می‌آید و زندگی وی با رفتن در گور به اتمام می‌رسد؛ بنابراین پهنه‌ی حیات گسترده‌ی وی که حلقه‌ی بین زمین و آسمان بود به حیاتی ساده و حیوانی تبدیل شد.

در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که از دیدگاه مدرنیته، انسان دارای قوه‌ی عقلانی است و می‌تواند به وسیله‌ی آن، جهان هستی را شناسایی کرده و به اعماق وجود خویش نفوذ کند و قدرت شناسایی اهداف و معنای زندگی را دارا شود؛ اما واقعیت چیز دیگری است. در فرهنگ مدرن قبل از هر چیز، عقل عملی انسان زیر سوال رفت و نتیجه آن شد که به طور اساسی، خرد آدمی برای شناخت اهداف ثابت و آرمان‌های مشخص ناقص و یگانه کاری که انسان قادر به انجام آن می‌باشد، شناسایی تمایلات در دسترس خود و سعی در ارضای آن‌ها است. در اخلاق، بشر باید تمایلات و درون‌نامه‌های احساسی خود را شناسایی کند و آن‌ها را به عنوان اهداف و آرمان‌های خود سرلوحه‌ی زندگی قرار دهد. در بُعد عقل نظری نیز همین اتفاق رخ داد به گونه‌ای که بشر توان شناخت هستی و نفس خویش را از دست داد و عقلانیت به ابزاری تبدیل شد که توانست در محدوده‌ی تنگ تجربه، راه‌های دستیابی به امیال و آمال را جست‌وجو کند. بشر امروزی دستش از آسمان کوتاه است، نه خود به درک راه سعادت خویش قادر است و نه دارای مرجعی بیرونی است که او را هدایت کند و از همه مهم‌تر، وی مبنای موجهی برای کمک‌گیری یا کمک‌دهی به هم‌نوع خود برای شناخت راه درست ندارد.

انسان به دنیا آمده است تا فقط به فکر خودش باشد، غفلت بورزد، لذت ببرد و از این رو، به مشارکت گذاشتن زندگی و هستی خویش با دیگری بی‌معناست. این مطلبی است که

در این فرهنگ به عنوان «اومانسیم»^۲ و یا به طور ویژه «فردگرایی»^۳ تعبیر می‌شود. در این نگاه، بشر به هیچ نیرویی جز خود، تمایلات فردی و فهم درونی وابسته نیست. نتیجه‌ی این تفکر آن است که انسان‌ها همگی در این جهات مشترکند و هیچ انسانی در مقایسه با فرد دیگر برتری ندارد. بشر به موجودی تبدیل می‌شود که به جهت ارزش شناختی، دیگر ادعای تمایز و تبعیض برای وی امکان‌پذیر نیست. دلیل عدم امکان تمایز، نبود یک معیار بیرونی است که براساس آن بتوان افراد را سنجید. در این روند، اخلاق به معنای تمایلات بشری و یک امر شخصی است که معیار ثابتی ندارد.

اگر چه در تعریف انسان براساس مدرنیته با تکیه بر ویژگی‌های ظاهری، منزلت یکسانی برای همه‌ی انسان‌ها منظور می‌شود، ولی در مناسبات اجتماعی، این تساوی هیچ‌گاه جامه‌ی عمل نپوشیده است و واقعیت اجتماعی را براساس تساوی مطلق نمی‌توان تنظیم کرد. در عینیت، همواره شاهد برتری و فروتری هستیم و شرایط به گونه‌ای است که انسان‌ها باید مرتبه‌های متفاوتی را اشغال کنند و در این توازن‌ها مجبور به قبول حضور اخلاق هستیم. تساوی بین انسان‌ها از نظر فلسفی در فرهنگ غرب دارای چنین جایگاهی نمی‌باشد.

تبعیض و جایگاه آن در فرهنگ مدرن غرب و تفاوت آن با نگرش اسلامی

از دیدگاه اسلام، انسان فقط محدود و منحصر به دنیا و تمایلات پست دنیوی نیست. بشر دارای پیشینه‌ای در هستی است که به ماقبل تولد باز می‌گردد و آینده‌ای دارد که پس از مرگ استمرار می‌یابد و براساس ماهیت وجودی که او را با جهانی دیگر مرتبط می‌کند، از حیوانات ممتاز می‌شود؛ همچنین نظام اخلاقی ثابت و پایداری بر انسان و سراسر جهان حاکم است و ارزش‌های وی از درون تمایلات شخصی بر نمی‌خیزد، بلکه قواعدی محکم، حاکم بر هستی است که انسان برای کمال و سعادت خویش به هماهنگی با آن‌ها ملزم است.



از دیدگاه اسلامی، انسان دارای عقلانیتی است که تا حدود بسیاری، توانایی درک و شناسایی ارزش‌ها را دارا است و در مواردی که قادر به درک نیست، باید آن‌ها را از مراجع و منابع بیرونی دریافت کند. یکی از زمینه‌های تمایز بین افراد، به این نظام اخلاقی و اراده‌ی انسان برای هماهنگی با آن باز می‌گردد. هر فعل بشری در نظام هستی تاثیر گذار است و نظام هستی بر وجود انسان موثر است و این بدان معناست که انسان‌ها از آن جهت که از فرایند حرکتی هستی تبعیت یا با آن مخالفت می‌کنند، مساوی نیستند. در بینش اسلام نیز همه‌ی انسان‌ها از حقوق، حدود و میزانی از مشارکت بهره‌مند هستند. ولی با توجه به رویکردها و جهت‌گیری‌هایی که بر می‌گزینند در جایگاه اخلاقی و حقوقی آن‌ها تفاوت‌هایی ایجاد می‌شود. چنان‌که پیدا است این تمایزها جنبه‌ی ارزش‌شناختی دارد.

یکی دیگر از معیارهای تمایز میان انسان‌ها، ظرفیت‌ها و جایگاه‌های هستی‌شناختی یا انسان‌شناختی آن‌ها در نظام خلقت است. از نظر دین، آفرینش آنان بهبوده نیست، بلکه هر گروه با ظرفیت خاص و کارکردهای ویژه، پیرو هدفمندی هستی و برای هدفی مشخص، خلق شده‌اند.

اما در فرهنگ مدرن به سبب این‌که امتیازهای واقعی، ملاک برتری افراد بر یکدیگر نیست، فروتری و فراتری انسان تابع قدرت و توان آدمی در کسب موقعیت‌های اجتماعی است. «نیچه» از این مطلب به عنوان «اخلاق قدرت» یاد می‌کند.^۴

کسی که اثر گذاریش بیشتر است و در کسب ثروت و سرمایه توانایی بیشتری دارد و می‌تواند قدرت افزون‌تری را تصاحب کند، فرد برتر است؛ ولی در تفکر اسلامی، معیارهای تمایز خارج از شخصیت فرد تعیین می‌شود و کسب قدرت، دنباله‌رو شایستگی‌های واقعی است؛ بنابراین اسلام معتقد است که از یک سو، انسان‌ها از نظر تکوینی و هستی‌شناختی و از نظر نیاز جامعه به آن‌ها، جایگاه‌های مختلفی می‌یابند و از سوی دیگر، متناسب با مراتب ارزش‌شناختی هر یک، موقعیت‌های آن‌ها نیز متفاوت است.

جایگاه زن و مرد در اندیشه‌ی غرب و تفاوت آن با نگرش اسلام

همان‌طور که بیان شد غرب به انسان با دید حقارت نظر می‌کند و بالطبع با این نگرش، زن و مرد با یکدیگر تفاوت ندارند. به ظاهر مرد و زن این حق را دارند که بر اساس ارزش‌های درونی و خودساخته، اعمالی را که منطبق با فهم‌شان است انجام دهند و از این جهت، زنان با مردان متمایز نیستند؛ بلکه تمایز آن‌ها در نظام خلقت است. از نگاه دینی، انسان‌ها گراف خلق نشده‌اند، بلکه هر گروه تابع هدفمندی هستی با ظرفیت‌های خاص و کارکردهای ویژه، برای هدف مشخص خلق شده‌اند.

از نظر بسیاری از فمینیست‌ها که در فضای مدرنیته تنفس می‌کنند، تفاوت‌های فیزیولوژی و روانشناختی زن و مرد در جایگاه حقوقی و اجتماعی آن‌ها هیچ تاثیری ندارد. بعضی فمینیست‌های رادیکال از تفاوت‌های زیستی و اندامی به عنوان ظلم طبیعت به زنان یاد می‌کنند به گونه‌ای که باید این ستم را جبران کرد.

در نگرش مدرن هر چه مانع ارضای خواسته‌های مشابه زنان با مردان شود از آن با مفهوم تبعیض یاد می‌شود.

اسلام معتقد است که انسان جزئی از یک نظام هستی هماهنگ و مدبرانه است و تفاوت‌های بیولوژیکی، روانشناختی زیستی و حتی معرفتی در میان زن و مرد، برخاسته از همان نظام هماهنگ است. با این رویکرد، تفاوت دیگر امری گراف یا ستم‌آمیز شمرده نمی‌شود. غایت بشر در این بینش یک امر بیرونی است و ساخته‌ی میل و تمایلات درونی بشر نیست، از این رو سعادت فقط در ارضای خواسته‌های شخصی تصور نمی‌شود، بلکه در گرورعایت اصول تکوینی و واقعی است؛ بنابراین مسایل زیستی و روانشناختی زن و مرد به یقین تفاوت‌هایی را میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد؛ اما این تفاوت‌ها به معنای برتری یک جنس از جنس دیگر نیست؛ بلکه بالعکس به این معنا است که زن و مرد هر دو بخشی از هستی انسانی هستند که علاوه بر مشترکات فراوان، هر کدام توانایی‌های خاص و



کارکردهای ویژه‌ای دارند؛ بنابراین در سعادت و حیات مطلوب انسانی و حرکت به سوی کمال، هر دو گروه مشارکت دارند.

زن و مرد در پیوند و ارتباط معقول و متناسب با یکدیگر مسیر کمال را طی می‌کنند و در این مسیر، هر یک کارکردها و نقش‌های ویژه‌ای را بر عهده می‌گیرند. از آن‌جا که بعضی رفتارهای اجتماعی تابعی از این تفاوت‌های زیستی است، پس انسانی که - هر چند به صورت جزئی - دارای سیستم روانشناختی و معرفتی خاصی است، در واکنش اجتماعی خود رفتارهای خاص خود را بروز می‌دهد. برخی از جنبه‌های حقوقی زن و مرد در اسلام بر طبق تنوع ظرفیت‌ها و کنش‌های اجتماعی آنان متفاوت است. لازم به ذکر است که این جنبه‌های حقوقی در واقع برای تعیین همان عملکردهایی است که فرد متناسب با ظرفیت‌ها و کارکردهایش باید انجام دهد. بر این اساس، زمانی تبعیض بروز می‌کند که فرصت یا امکانی غیرمتناسب با ظرفیت‌ها و یا ناهمگون با غایت‌های او تنظیم شود.

از آن‌جا که تفاوت‌های فرض شده در حقوق الهامی اسلام با تفاوت در ظرفیت‌ها، نوع کنش‌های اجتماعی و در غایتی که زن و مرد هر دو به سوی آن حرکت می‌کنند متناسب است، پس تبعیض آمیز نیست.

بر همین اساس در خانواده نقش مادری به زن و نقش پدری به مرد داده می‌شود و بالطبع این کنش مادری و پدری در خانواده، الزامات حقوقی ویژه‌ای را برای ایشان طلب می‌کند. در این بینش اگر مادر تربیت فرزند را به عهده می‌گیرد، این مسوولیت نباید او را از امکانات و شرایط لازم برای زندگی و رشد محروم کند، پس حقوق اسلامی با تکلیف نفقه بر مرد این ناهمگونی را برای وی جبران می‌کند و به طور متقابل زمانی که مرد با داشتن توان فیزیکی و روحیه‌ی خاص می‌تواند کنش پدران‌ه‌ای داشته باشد، حقوقی برای وی در نظر گرفته می‌شود تا بتواند بر اساس ظرفیت‌های خویش، مسایل کلان خانواده را اداره کند.

تناقضات کنوانسیون رفع تبعیض و تعبیر این معاهده از نقش‌های کلیشه‌ای

برخلاف نگرش حاکم بر جامعه‌شناسی غرب که بر این باور است که خانواده بر اساس

مجموعه‌ای از مناسبات حقوقی و در یک شرایط اقتصادی - سیاسی شکل می‌گیرد و با تغییر این مناسبات سیاسی - اجتماعی تغییر می‌کند، خانواده از دیدگاه اسلام یک حقیقت انسانی و تکوینی است و ریشه در هستی زن و مرد دارد و تا حیات بیولوژی و روانشناختی انسان برقرار است، این مناسبات خانوادگی نیز پایدار است. به رغم این که فمینیست‌های رادیکال سعی می‌کنند تمام جنبه‌های خانوادگی را به صورت اعتباری و قراردادی معرفی کنند، تجربه و تحقیقات نشان داده است که ویژگی‌های اصلی جنسیتی زن و مرد، امری است که در خلقت بشر وجود دارد.

در این جا نکته‌ی حایز اهمیت فرق میان «اعتبار» و «حقیقت» است؛ برخلاف آن چه گمان می‌شود که امور اعتباری از امور حقیقی به راحتی قابل تفکیک نیستند و تفکیک کامل میان اعتبار و حقیقت به طور عمده مولود فرهنگ مدرن است. در بینش غربی، انسان‌ها به دلیل روحیه‌ی فردگرایی، قابلیت پیوند با یکدیگر را ندارند. از این نگاه، اخلاق و حقوق بر واقعیت هستی انسان مبتنی نیست، بلکه این دو در نهایت به توافق و قراردادهای اجتماعی باز می‌گردد و حقوق عرفی و مادی غرب، زائیده‌ی این نگاه قرارداد گرایانه است.

اما در فرهنگ اسلامی تفاوت میان اعتبار و حقیقت چنین نیست. مسایل حقوقی به طور دقیق در ابعاد هستی‌شناختی انسان ریشه دارد و جنبه‌های حقوقی، متناسب با همان شرایط تنظیم شده است. بنابراین اگر مرد یا زن حقوق یا تکلیف ویژه‌ای دارد، این مساله حقوقی با متن هستی زن و مرد و با سعادت وی پیوندی تکوینی و غایت‌شناختی دارد. از این جهت باید به چگونگی تفکیک جنبه‌ی حقیقی و اعتباری توجه کرد.

نقش‌های جنسیتی دو گونه است؛ بعضی نقش‌ها مرهون تربیت اجتماعی است، چنان‌که امروزه در فرهنگ غرب از زن به گونه‌ای ابزاری استفاده می‌شود و در بسیاری از موارد بانوان مانند مردان رفتار می‌کنند؛ اما بخش مهمی از این نقش‌های جنسیتی به جنبه‌های فیزیولوژیکی و روانشناختی انسان مربوط است که دیگر جنبه‌ی کلیشه‌ای ندارد.



یکی از موارد تناقض آشکار در کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، برخورد دو گانه با نقش های جنسیتی است. کنوانسیون از یک طرف با معرفی نقش های مادری و همسری به عنوان نقش کلیشه ای، سعی دارد فاصله ی میان مادر و پدر یازن و مرد را از بین برده و از سوی دیگر در مواد بعدی، حمایت از کانون خانواده را به عنوان یک اصل مطرح کند.

کنوانسیون، سکولاریسم و مساله ای به نام خانواده

فرهنگ مدرن در حذف جهان ماورای طبیعت با اندیشه ی دینی روبه رو شد. در اندیشه دینی باور بر این است که انسان از فطرت و عقلانیت نظری نمی تواند تهی شود و زندگی وی به این حیات مادی محدود نیست؛ بدین ترتیب فرهنگ غرب شاهد دوران گذاری بود تا بتواند به تدریج دینداری را با عرف مدرن جمع کند. در آغاز سکولاریسم این باور را القا می کرد که می توان در عین این که سعی در آبادانی دنیا داشت و جسم انسان و جنبه های مساوی وی را در آن پرورش داد، جهان دیگری هم فرض کرد که در آن باید مسایل معنوی و روحی آباد شود.

در واقع سکولاریسم جزئی نگر، همین تلقی ساده اندیشانه را دنبال می کند؛ اما باید توجه داشت که مدرنیته که سکولاریسم بخشی از آن است، یک فرهنگ تمامیت طلب و توتالیتیر است و هیچ حوزه ای از حیات انسانی را که بیرون از سیطره ی فرهنگ سکولار باشد به رسمیت نمی شناسد. مشکل سکولاریسم این جا است که اگر قرار است حقوق، عرفی شود، چرا اخلاق و عرفان عرفی نشوند؛ از این رو سعی دارد که حوزه های شناخته شده ی حیات بشر را تحت فرهنگ غربی مدرن در آورد. از این دید، نه تنها مقوله ای مثل خانواده نمی تواند از سیطره ی سکولاریسم بیرون افتد، بلکه مسایل فردی و خصوصی نیز در این فرهنگ منحل و ناکارآمد می شود.

در نگرش سکولار به مناسبات انسانی، نمی توان دلیل و منطقی برای دفاع از خانواده پیدا کرد. اگر معیار داوری، ارزش های فرد محور و این جهانی باشد و اگر بنیاد حقوق و اخلاق

به مطالبات شخصی و این جهانی انسان بازگردد، هیچ دلیلی وجود ندارد که زن یا مرد برای ارضای خواسته‌های خود به دنبال جایگزین‌های دیگری به جای خانواده باشند. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در واقع تفسیری بر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و یکی از نتایج فرهنگ مدرن است. جالب این است که در نگاه پست مدرن نیز چند اشکال اساسی بر این معاهده وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها بحث منطقه‌گرایی به جای جهان‌گرایی است. بعضی از پست مدرن‌ها معتقدند که باید فرهنگ و ارزش‌های منطقه‌ای را مدنظر قرار داد و از این دید، خانواده می‌تواند به رسمیت شناخته شده و تفاوت میان حقوق نیز بر پایه‌ی تناسب و نه تشابه مطرح شود. در فرهنگ مدرن، تساوی به عنوان اصل مطرح می‌شود و از این رو هیچ الزامی به حفظ بنیان‌های ارزشی مثل خانواده باقی نمی‌ماند. خانواده یگانه ابزار برای ارضای نیازها و خواهش‌های فردی است و نه ارزشی مستقل.

جایگاه عدالت در توازن جایگاه زن و مرد

عدالت، مفهومی عقلی و یکی از شاخص‌های عقلانیت اخلاقی انسان است که متفکران قبل از اسلام هم از آن یاد کرده‌اند. عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود یا به تعبیر دیگر، رویارویی با هر چیز، متناسب با ظرفیت‌های آن است تا شیء یا امر مورد نظر تمام ظرفیت‌ها و قوای خود را عملی کند.

در عدالت اجتماعی قصد آن است که مناسبات حقوقی به گونه‌ای تنظیم شود که نخست: متناسب با ظرفیت، گرایش و توانمندی‌ها باشد و دوم: در تناسب با غایتی شکل گیرد که این ظرفیت‌ها براساس آن طرح ریزی شده‌اند. اصل اساسی در بحث عدالت، مفهوم «تناسب» به جای تساوی و تشابه است؛ از این رو این تناسب یکبار با ظرفیت‌ها و درونمایه‌های شیء سنجیده می‌شود و یکبار با غیایاتی که این شیء باید به سمت آن حرکت کند. بر این اساس عدالت، زمانی تساوی و زمانی تفاوت را اقتضا می‌کند. در فرهنگ غرب چون انسان‌ها در یک لایه‌ی سطحی تعریف می‌شوند، ظرفیت‌ها چندان با هم تفاوت



ندارد؛ همچنین غایت ترسیم شده در این نظام، همان امری است که فرد به آن تمایل دارد، از این رو عدالت به معنای برابری و آزادی همه‌ی انسان‌ها در ارضای خود تلقی می‌شود. چنانچه از دیدگاه و افق برتر بنگریم، انسان‌ها به جهت ظرفیت‌های مختلف روحی، جسمی و عقلانی با هم متفاوتند و از طرفی از راه‌های مختلفی به غایت خاص متقن می‌رسند. با این رویکرد در بعضی موارد تفاوت عین عدالت و تساوی عین بی‌عدالتی است.

از نظر معاهده، هنگامی که هم مدیریت اقتصادی و هم مدیریت تربیتی به طور یکسان بر عهده‌ی زن و مرد باشد، عدالت حکمفرما است. اما از دیدگاه ما اگر مرد و زن توانمندی‌های متناسب جهت انجام مسوولیتی که بر عهده‌ی آن‌هاست نداشته باشند، این خلاف عدالت است. مرد نمی‌تواند به طور کامل مدیریت تربیتی و فرهنگی درون خانه را به عهده گیرد و از طرفی اشتغال زن نباید به معنای وظیفه‌ی تامین معیشت و مدیریت اقتصادی خانواده باشد؛ البته در حقوق اسلامی در بسیاری موارد، مساوات بین زن و مرد برقرار می‌شود. زن و مرد به جهت روحی دارای ویژگی‌های مشترک هستند و در پیگیری امور عبادی، فرهنگی، تحصیلی و اقتصادی آزاد هستند.

در این حیطه، عدالت به معنای ایجاد فرصت‌هایی مساوی برای شکوفایی استعدادها است.

تفاوت در حقوق و مسأله‌ی عدالت

بخشی از حقوق انسانی، حقوق مشترک و بعضی، حقوق ویژه است. از دیدگاه اسلام از یک طرف حق انسانی زن در این است که امکانات اقتصادی در اختیارش قرار گیرد (نقعه، حق مسکن و...) و از طرف مقابل، حق انسانی مرد در این است که از یک سری حقوق زن‌ناشویی بهره‌مند شود. در این دیدگاه، متناسب با ظرفیت زن و مرد، هم در حقوق مشترک و هم در حقوق متفاوت، عدالت جاری است. نکته‌ی اساسی در تفاوت نظرگاه اسلام و کنوانسیون چگونگی رفع تبعیض علیه زنان است. اسلام برای رفع تبعیض، عدالت را

پیشنهاد می‌کند و کنوانسیون، تساوی و تشابه را محور قرار می‌دهد. در اسلام برای زن و مرد محدودیت‌های فردی و اجتماعی خاص در نظر گرفته شده است. گاهی این محدودیت در حوزه‌ی خصوصی و گاه در حوزه‌ی عمومی است. در واقع هدف از ایجاد این محدودیت‌ها، ایجاد حریم اجتماعی و بازدارندگی در مقابل مسایل ضدارزشی است؛ به علاوه منجر می‌شود که مناسبات اجتماعی به صورت مکمل و متمم پیش رود.

نظام حقوقی اسلام مجموعه‌ای نظام‌مند است، بنابراین نباید به بخشی از حقوق توجه کرده و از بخشی دیگر غافل بود. متأسفانه به دلیل وجود موانع و مشکلات اجتماعی، گاه مدیران و برنامه‌ریزان به بخشی از حقوقی که به نفع بانوان است، بی‌توجهند و این امر به تبعیض و جلوه‌ی ناعادلانه از حقوق اسلامی در شکل عینی و اجرایی منجر می‌شود. پس باید توجه کرد که اگر ریشه‌ی مشکل در مسایل معرفتی است، باید استنباط جامع کرد و اگر مشکل در مرحله‌ی اجرا و برنامه‌ریزی است، باید اجرای یک حکم سبب تبعیض علیه زنان نشده و در مقابل اگر حقوقی از آن‌ها نادیده گرفته شده، این حقوق در برنامه‌ها منظور شود.

علل تبعیض‌ها و چالش‌های موجود در حوزه‌ی زنان

به دلایل بسیاری در گذشته‌ی تاریخی جامعه‌ی ما و کل جوامع جهانی، یک نوع تلقی منفی به زنان وجود داشته است. می‌توان گفت آسیب عمده‌ای به جهت آمیختگی میان فرهنگ سنتی و فرهنگ اسلامی به زنان وارد شده است. اگر چه تاریخ گذشته خالی از فرهنگ دینی نبوده، لیکن فرهنگ‌های سنتی به دلیل جزیی‌نگری به معارف دینی، نتوانسته‌اند زن را در جایگاه و شان واقعی که اسلام برای وی منظور کرده است، قرار دهند. مشکل دیگر، ورود فرهنگ مدرن به جامعه‌ی سنتی ما است؛ به عبارت دیگر مشکلی که امروزه درباره‌ی زنان در جامعه‌ی ما مطرح می‌باشد، در واقع چالش میان یک فرهنگ سنتی با فرهنگی است که از غرب مدرن آمده است و هر دوی این‌ها از حقوق جامع



اسلامی درباره‌ی زنان فاصله دارد.

از یک طرف، نمی‌توان حقوق ناب اسلامی را در یک فرهنگ مدرن اجرا کرد و از طرف دیگر، حقوق زنان در فرهنگ سنتی آن نیز چاره‌ساز نیست. مشکل جامعه‌ی ما این است که عده‌ای فقط با توسل به تلقی‌های گذشته‌گرا و با حذف فرهنگ مدرن، مدیریت و برنامه‌ریزی می‌کنند و گروهی دیگر اصرار دارند تا همه چیز را مدرن جلوه دهند و بر این باورند که گویا مناسبات جامعه‌ی مدرن و اخلاق مدرن، سعادت انسانی را تامین می‌کند.

راه‌حل این است که باید میراث دینی و معرفتی خویش را با توجه به جامعیت و نظام‌مندی آن شناسایی کنیم. هر کدام از عناصر حقوقی و اخلاقی در دامنه‌ی دین، جایگاه ویژه‌ی خود را دارد و برای منظور خاصی در نظر گرفته شده است. اگر این جایگاه‌ها و جهت‌گیری‌ها به درستی در این نظام شناسایی نشود، در عمل معرفت درستی به دین حاصل نمی‌شود. حقوق اسلامی تک‌گزاره‌ای نیست که به عنوان احکام از آن یاد شود، بلکه مجموعه‌ی نظام‌مندی از قواعد است که بر پایه‌های تعریف شده و هماهنگی بنا شده است و جهت‌گیری‌های مشخص دارد.

جامعه‌ی ما به گونه‌ای است که در فضای مدرن تنفس می‌کند و بخشی از این جاذبه‌ها، معلول این است که بقیه‌ی بخش‌ها در شکل مدرن خودش به جامعه فشار می‌آورد، ولی اگر بتوان نظام موقتی و عملی اسلام را درست معرفی کرد، در حل مسایل زنان موثرتر است. اگر از این دیدگاه به مساله‌ی حقوق بانوان توجه شود و هم تلقی سنتی و هم مدرن نقد شود، جاذبه‌هایی که در فرهنگ و حقوق اسلامی وجود دارد بسیار بیشتر است از جاذبه‌ای که فرهنگ مدرن ایجاد می‌کند. این طرح باید به گونه‌ای برای جامعه ریخته شود که به شکل موزاییکی مسایل را از هم تفکیک کرده و برای هر بخش، برنامه‌ریزی لازم صورت گیرد.

پی نوشت ها:

۱- برای تبیین مفهوم «برابری» و چالش های فرا روی آن نگاه کنید به آمارتیا سن، برابری و آزادی، ترجمه ی حسن فشارکی، نشر شیرازه.

۲- Humanism.

۳- Individualism.

۴- گرگوری بروس اسمیت، نیچه، هایدگر و گذار به پسا مدرنیته، ترجمه ی علیرضا سیداحمدیان، ص ۱۶۰ به بعد، نشر پرسش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی